

نمی توان نقدی بر شیوه مدیریت کلاسی، منابع امتحانی یا درک، دریافت و بیان جامعه شناسانه دکتر جلایی پور داشت بدون آنکه بر خاستگاههای فکری و نقطه عزیمت‌های عملی ایشان دست گذاشت. توضیح مواردی همچون سطحی سازی و حذف کیفیات و پیچیدگی‌های دقیق مفهومی، تکراری بودن و عدم پویایی منابع- آن هم در شاخه‌هایی از جمله جامعه شناسی سیاسی یا تغییرات اجتماعی که دارای منابع و مراجع گوناگون و شاملی است، ارائه مقالات نگارشی با اشتباهات و محدودیت‌های روش‌شناختی یا معرفت شناسانه همچون اصرار بی‌رویه بر تیپ‌سازی‌های غیرمعتبر و سنخ‌سازی‌های ناپروورده، ارجاع‌های مکرر نویسنده به متن‌های پیشین خود به منظور تامین اعتبار، ناتوانی در به وجود آوردن فضای گفت و گو در کلاس- که دست کم میتواند نشانه‌ای از ناتوانی در ایجاد وضعیت ایده آل گفت و گو در جامعه بزرگتر مدنی باشد که ظاهراً از دلبستگی‌های پروپلماتیک ایشان است و سایر پیامدهایی که خواه‌ناخواه گریبانگیر محتوا و فرم ارائه دروس میشود، همه و همه بدون توجه به بنیان ایدئولوژیک و خاستگاه تعیین کننده فکری ایشان، اگر نه به کلی بهبوده، بلکه دست کم دچار تحریفاتی خواهد بود. از این رو می‌توان ادعا کرد که توجه‌گزینی‌به مسائل و انتخاب انحصاری رویدادها به منظور تبیین، به میزان زیادی منجر به کاهش ارائه دقیق جامعه‌شناسانه خواهد شد و به جای تلاش برای شناخت روندها و مکانیسم‌های بنیانی به شرح وقایعی تکیه میکند که اساساً میتواند دست‌کم در ظاهر گمراه‌کننده نیز باشند. همین امر، دست آخر تحلیل را به تجویزی سیاستمدارانه فرو کاسته و در نتیجه بر پایه چنین مفروضاتی به نامه نگاری برای دعوت به حفظ صلح و خوش‌اخلاقی سیاسی ختم میگردد که گویا حتی در مقام یک کنشگر صرف سیاسی نیز تاثیر قابل توجهی از منطق اجتماعی در آن قابل پیگیری نیست. بنابراین اگرچه دکتر جلایی پور برخلاف بسیاری اساتید دیگر که خود را ملزم به درگیر شدن با آنچه در واقعیت میگذرد نمی‌بینند، وارد چالش توضیح وقایع و رخدادها میشود، اما به دلیل ایستادن بر نقطه‌ای غلط، به توضیحی دست می‌یابد که در بالا خصوصیاتش اجمالاً ذکر شد. بد نیست که به دو مثال از تحلیل‌های دست اول ایشان اشاره کنیم. در کلاس تغییرات اجتماعی، ایشان با معرفی استیو جابز به عنوان مردی خلاق و الگو که به پیشبرد و صنعتی‌تر شدن جامعه کمک میکند، اشاره می‌کند که گوشی‌های آیفون می‌توانند جامعه را به سمت یک **sharing economy** ببرند! ایشان مثال می‌زند که دبیر اتحادیه صنفی کارگران شرکت واحد پس از آزادی از زندان، از طریق تلگرام با بقیه کارکنان ارتباط برقرار میکند و اینگونه میتوان هسته‌ای رهایی‌بخش در تولید و گسترش آیفون یافت! آیفون اینگونه زندگی کارگران را بهبود می‌بخشد! با یک جستجوی ساده در اینترنت می‌توان گزارشی درباره کارخانه **foxconn** چین یافت. کارخانه‌ای با نرخ استثمار وحشتناک که برای جلوگیری از خودکشی فراوان کارکنان در دور ساختمان کارخانه فنس نصب کرده است. دکتر جلایی پور نمی‌گوید چگونه کارگران میتوانند همه از گوشی‌های گرانیقیمت بهره‌مند شوند؟ چگونه اشتراک‌گذاری اطلاعات به اشتراکی شدن ثروت می‌انجامد؟ آیا نظارت اطلاعاتی بر شبکه‌ی تلگرام، کوچ یک اتحادیه صنفی به تلگرام را بیشتر از آنچه یک فرصت باشد، به یک تهدید تبدیل نمی‌کند؟ این‌ها سوالاتی که انتظار می‌رود یک استاد جامعه‌شناسی پیش از چنین بیاناتی از خود بپرسد اما یک شیفته مدل توسعه آمریکایی و یک ایدئولوگ نولیبرالیسم نه. مثال دوم مربوط به سازمان مللی با قدرت اجرایی میشود. پس از طرح بحث درباره مسائل و مشکلات زیست محیطی، دکتر جلایی پور می‌فرماید که باید سازمان مللی قدرتمند و دارای ارتش شکل بگیرد تا با مداخله‌های بین‌المللی مانع از بین رفتن محیط زیست شود. آیا میشود پول همچین

## روایت‌هایی از یک فساد فجیع و یک ساختار ظاهراً هم‌دست

محمد حسین علیمردانی- ورودی ۹۲ پژوهشگری

**روایت اول:** حوالی بهمن و اسفند سال ۹۳ مطالبات آموزشی و علمی بدنه دانشجویی در اوج بود. یکی از مطالبات دانشجویان دیدار با هیات رئیسه دانشکده و مدیران گروه‌های آموزشی و بیان مستقیم انتقادات بود که بطور غیرمسئولانه‌ای از طرف برخی از آنان رد می‌شد. در این شرایط دفتر مشاوره تحصیلی دانشکده برنامه‌ای را تدارک دید تا از نفرت برتر از لحاظ معدل کارنامه، تقدیر کند. جالب این بود که مسئولان دانشکده که تا دیروز با دلایل مختلفی حاضر به گفتگو با دانشجویان درباره اشکالات وضعیت آموزشی نبودند، قرار بود همگی در آن «جشن» شرکت کنند. دانشجویانی که قرار بود از آن‌ها تقدیر شود، تصمیم گرفتند تا برنامه را به شیوه دیگری برگزار کنند. در برنامه، البته از هیچ کس تقدیر نشد، از فرصت حضور آقایان استفاده شد تا بخشی از انتقادات به وضعیت آموزشی را بشنوند؛ اما بزرگترین دستاورد «جشن» این بود که ریاست وقت قول جلسه‌ای با اعضای انجمن‌های علمی را بدهد. این دستاوردی ناباورانه و بزرگ بود که آقایان قرار است بنشینند و انتقادات را حداقل بشنوند. در این جلسه معاون آموزشی وقت دانشکده حضور نداشتند. یکی از مشکلاتی که مطرح کردیم فساد علمی اساتید بود و از ریاست وقت درخواست برخورد با اساتید فاسد را کردیم. دکتر نوریخس در آن جلسه ضمن مذموم دانستن سرقت علمی توسط اساتید، گفتند قانونی برای برخورد با چنین اتفاقاتی نداریم و دست‌مان بسته است و کاری نمی‌توانیم بکنیم. **روایت دوم:** اردی‌بهشت سال ۹۵ در پی اتفاقات و اعتراضاتی و به درخواست بسیج دانشجویی دانشگاه تهران، هیات رئیسه دانشگاه تهران حاضر شده بود تا بنشینند و انتقادات را بشنود. در آن‌جا نیز درباره مساله فساد علمی صحبت کردم و گفتم که چرا قانونی در این زمینه وجود ندارد تا با کسانی که سرقت علمی می‌کنند برخورد شود؟ جواب معاون آموزشی دانشگاه برایم بسیار جالب بود؛ گفت در این زمینه قوانینی وجود دارد و اگر گزارشی به ما برسد با فرد فاسد برخورد می‌کنیم، همانطور که با یکی از اساتید فلسفه برخورد کردیم... از آن به بعد، من گروه جامعه‌شناسی و معاون آموزش دانشکده را مقصر می‌دانم. **روایت سوم:** فروردین سال ۹۳ روی سایت فیلوجامعه‌شناسی مطلبی درباره کتاب «نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی» قرار می‌گیرد. بخشی از این مطلب این گونه است: «کتابی که با حمید رضا جلایی‌پور (مؤلف و مترجم اول) و جمال محمدی (مؤلف و مترجم دوم) معرفی شد، دقیقاً حاوی پانصد صفحه مطلب است که از این پانصد صفحه، ۳۳۲ صفحه، یعنی ۴/۶۶ درصد از کتاب نوشته و ویراسته کرایج کالهن است. دقیقاً دو سوم کتاب، نوشته کسی است که نامی از او در شناسنامه

و روی جلد کتاب نیامده است، کرایج کالهن. مترجم تمام این بخش‌ها نیز دکتر جمال محمدی بوده‌اند که ایشان هم به عنوان مؤلف و مترجم دوم معرفی شده است. مشاهده می‌فرمایید که این نحو معرفی کتاب، دقیقاً هیچ تناسبی نه با تألیف و نه با ترجمه کتاب ندارد. کل آن چه عالی‌مقام دکتر حمید رضا جلایی‌پور، در این کتاب نوشته‌اند، ۴۲ صفحه، معادل ۴/۸ درصد است که آن هم حاوی تبحر نگارنده در تحلیل نظری نیست، و جالب آن که محتوای این ۴۲ صفحه، در همین کتاب اخیر، با عنوان «جامعه‌شناسی ایران»، به مخاطبان ارائه شده است. از این ۴۲ صفحه، ۲۸ صفحه، به مباحث کلی از قبیل اهمیت استعمال نظریه پرداخته شده است، و ۱۴ صفحه پایانی کتاب هم به آسیب‌شناسی جامعه ایران و موضوع اعتیاد پرداخته است. در مجموع این کتاب ۹ نویسنده دارد که سهم هر یک به این شرح است: کرایج کالهن (۳۳۲ صفحه از ۵۰۰ صفحه، ۴/۶۶ درصد)، تونی بیلتن (۳۴ صفحه، ۸/۶ درصد)، آنتونی گیدنز (۲۵ صفحه، ۵ درصد)، جاناتان ترنر (۲۵ صفحه، ۵ درصد)، کریس جنکس (۲۲ صفحه، ۴/۴ درصد)، و جفری الکنذر و «محمد» رضا جلایی‌پور (۲۰ صفحه، ۴ درصد). عالی‌مقام دکتر «حمید» رضا جلایی‌پور تنها ۴۲ صفحه، معادل ۴/۸ درصد از کتاب را نگارش فرموده‌اند. همین.» **روایت چهارم:** وضعیت امروز، دروس «جامعه‌شناسی انقلاب»، «جامعه‌شناسی سیاسی» و «تغییرات اجتماعی» منحصرًا توسط کسی ارائه می‌شود که گرایش‌های لیبرال دارد و بعضاً رویکرد‌های انتقادی و چپ را نادیده می‌گیرد؛ این که چنین دروسی (!) در دانشکده علوم «اجتماعی» انحصاراً توسط کسی که چنین گرایشی دارد، ارائه بشود به خودی‌خود واقعیتی کمدی است. اما این واقعیت کمدی زمانی وجه تراژیک پیدا می‌کند که بدانیم چنین فردی مشروعیت قانونی‌اش برای تدریس با شک و تردید مواجه است و این وضعیت ناشفاف نشانه‌ای از فساد ساختاری است. فساد که بنیان آکادمی و آبرو و شرافت آن را به سخره گرفته است و اخلاق علمی را بی‌معنا کرده است. این تنها یک استاد نیست که ظاهراً دچار فساد شده است، بلکه ساختاری که نسبت به این فاجعه واکنشی نشان نمی‌دهد و به وظیفه خود عمل نمی‌کند نیز فاسد است. امیدواریم مدیر گروه جامعه‌شناسی و معاون آموزشی جدید دانشکده به وظیفه خود در برابر این فاجعه غیرقابل انکار عمل کنند و شرافت زیر سوال و آبروی رفته علوم اجتماعی را احیاء کنند. همین.

۱

<http://www.philosociology.ir/daily-articles/3212-1393-01-09-14-59-00.html>



گاهنامه علمی-فرهنگی سره

صاحب امتیاز: انجمن علمی جامعه شناسی دانشگاه تهران

مدیرمسئول: مونا مکی‌نژاد

زیر نظر شورای سردبیری

پست الکترونیک: Sare@Sociologyut.ir

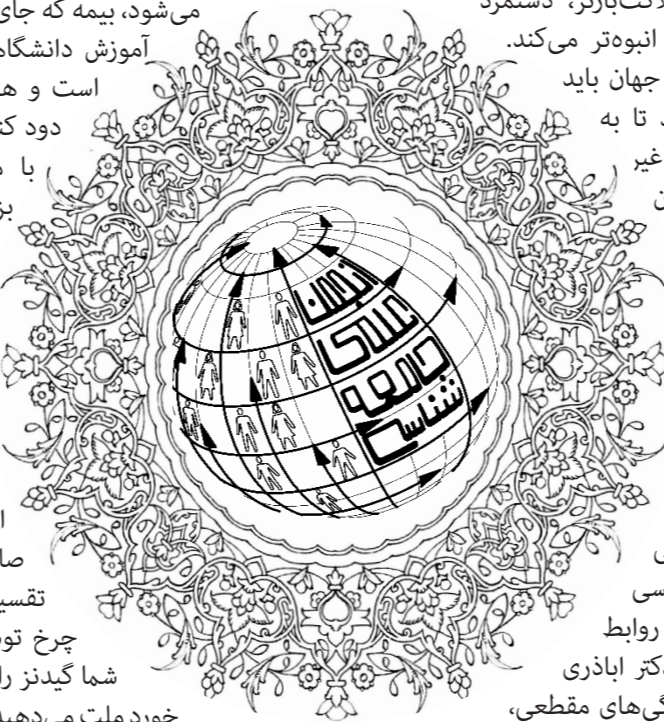


دانشجویانی که می‌خواهند در نقد علمی اساتیدشان ثابت‌قدم باشند می‌بایست روشن کنند که رویکردها و نظریات هر استاد بازتاب زندگی و منافع کدام طبقهٔ جامعه است. این مساله برای دانشجویان علوم اجتماعی حائز درجهٔ اول اهمیت است. زیرا اکتفا کردن به بی‌دانشی یا ابتذال اساتید معنایش این است که هیچ چیز از خود جامعه طبقاتی درک نشده است. اگر علت اجتماعی و تاریخی نظریات اساتید بررسی نشود، نوعی آشفتگی بی‌معنا و تاریکی بی‌انتهای احاطه‌مان می‌کند و تمام نیروی‌مان برای توصیف «اضمحلال جامعه‌شناسی» منحرف و تباه می‌شود. با تکیه بر مقدمات فوق به سراغ دکتر حمیدرضا جلائی‌پور رفتیم. ولی در ابتدای کار گرفتار مشکلی نه‌چندان غریب شدیم: بحث قابل ارجاعی نزد این استاد نیافتیم! نطق‌های کلاسی ایشان بی‌سر و ته است. مکتوبات دکتر هم جمعبازاری است از سخنان کلاسی به اضافهٔ متونی که دکتر از روی دست جامعه‌شناسان محبوب‌اش نوشته است (از حق نگذریم، نوشتن کتابی با عنوان «جامعهٔ کژ مدرن» با منتها درجهٔ اختلاط نیازمند ذوق خارق‌العاده‌ای در هنر کلاژ است). خلاصه این در و آن در می‌زدیم تا این‌که خود استاد با متنی تحت عنوان «آدرس غلط می‌دهید» به دادمان رسید. دکتر جلائی‌پور در این متن تحلیل دکتر یوسف اباذری از پیروزی دونالد ترامپ را غلط می‌داند و مدعی می‌شود که عدول اباذری از «جامعه‌شناسی تجربی» منجر به ارائهٔ تصویری «کاریکاتوری و ناسازگار با واقعیت‌ها» از نولیبرالیسم و جوامع ایران و آمریکا شده است. مقدمتاً لازم است اطلاعی از تحلیل دکتر اباذری داشته باشیم. ایشان با حرارت معروفش می‌گوید «علت ظهور ترامپ فرمانروایی نئولیبرال‌ها از زمان ریگان به بعد است» و برای تایید این بیان قاطع استدلالی می‌آورد حاکی از این‌که سیاست‌های نولیبرالی موجب «گسست رابطه مردم و دولت» و نومیدی «مردم» از نظام پارلمانی شده‌اند؛ پس «مردم» در اوج محرومیت و استیصال به فاشیسم رجوع می‌کنند. اباذری می‌افزاید «جهانی شدن یعنی نئولیبرال شدن». و توضیح می‌دهد که «اصل بازار آزاد» ماهیت حقیقی دولت که همانا «وکالت تمام مردم» را سست کرده و خواهان تضعیف «دولت-ملت» به نفع «بازار جهانی» است. استاد ما از احکام فوق سلطهٔ ۱ درصد بر ۹۹ درصد را نتیجه می‌گیرد. بسیار خوب، پاسخ‌دادن به مضامین فوق از یک حال خارج نیست. پاسخ‌دهنده بدون ترس از به‌خطر افتادن «جایگاه انتقادی» استاد باید تذکر دهد: اولاً، تبیین فاشیسم از طریق رجوع به محرومیت و استیصال «مردم» یک شوخی زنده است. این تبیین زمانی زنده‌تر می‌شود که دریابیم مزدبگیران (درآمد کمتر از ۳۰ هزار دلار در سال)، ۱۷ درصد رای‌دهندگان را تشکیل می‌دهند و اکثر آنان به کلینتون رای داده‌اند (مزد حداقل در ایالت جورجیا ۱۴ هزار دلار در سال و در ایلینویز حدود ۲۶ هزار دلار است). درعوض دونالد ترامپ رای خود را مدیون «مردمی» است که درآمد سالانه‌شان بالای ۱۰۰ هزار دلار است (۵۹ درصد رای‌دهندگان). همچنین درون درآمدهای بالای ۲۵۰ هزار دلار (۶ درصد) اکثریت با ترامپ بوده است. از این‌رو بیش از ۶۵ درصد رای‌دهندگان در نظام مزدبگیری در جایگاه تصاحب‌کنندهٔ کار اضافی حداقلی‌بگیران ایستاده‌اند و اکثریت آنان ترامپ را برگزیده‌اند. کیست که نداند آنان این جایگاه اجتماعی را مدیون عملکرد دولت، پارلمان و نهادهای مدنی هستند؟ ممکن

است از فلان رییس‌جمهور یا بهمان اقتصاددان دلسرد شوند ولی هرگز به «دولت و پارلمان» پشت نخواهند کرد؛ چون نه می‌توانند و نه می‌خواهند که خود روابط مزدبگیری را به چالش بکشند. آنان حداقل به اندازهٔ دکتر اباذری می‌دانند که با رای‌شان چه بکنند. ثانیاً، نولیبرالی‌شدن به معنای نفی و انحلال دولت-ملت نیست. ادای این حکم فقط به‌معنای استیصال و درماندگی شدید گوینده است. تونی اسمیت در کتاب «جهانی‌سازی» به‌نحو تاریخی نشان می‌دهد که شکل‌گیری «بازارهای آزاد کنترل‌ناشدنی» محصول عملکرد ناگزیر دولت‌های خودمختار ملی است. ظاهراً این واقعیت تاریخی عجیب و غریب‌تر از حکم آقای اباذری است. اما نظم جهانی سرمایه جز این نمی‌تواند باشد. توسعهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری به معنای فزونی وسایل تولید بر وسایل مصرف است. هرچقدر سرمایه‌داری جلوتر می‌رود بخش بزرگتری از سازمان اجتماعی کار نه برای مصرف معیشتی بلکه برای مصرف بهره‌آور اختصاص می‌یابد. بدین ترتیب است که قانون توسعه، زندگی کارگران را فلاکت‌بارتر، دستمزد را کوچک‌تر و مایحتاج تولیدی (سودآوری) را انبوه‌تر می‌کند. انبوهی از کارگران ارزان‌تر و ارزان‌تر در گسترهٔ جهان باید در دسترس سرمایه‌داران کوچک و بزرگ باشند تا به سمت انبوه وسایل تولید سوق داده شوند. در غیر این صورت، وسایل تولیدی نمی‌توانند ارزش‌آفرین باشند. دقیقاً ضرورت وجود دولت‌های ملی برای بازار افسارگسیخته جهانی از این‌جا ناشی می‌شود: پایین کشیدن ارزش نیروی کار (تأمین اجتماعی) به نفع رشد و تحرک ابزار تولید. این رسالت از سوی قانون تولید صنعتی بر دوش دولت‌ها گذاشته می‌شود نه از سوی یک مشت «نولیبرال دیوانه». منتقد اباذری باید چنین مسیری را طی بکند و در نهایت نشان بدهد که تصویرسازی تخیلی اباذری ناشی از عدول ایشان از «جامعه‌شناسی تجربی» نیست بلکه بیان‌گر نادیده‌گرفتن روابط تولیدی و قوانین رشد سرمایه است. در روش دکتر اباذری چون درک شیوهٔ تولید ناممکن شده است، ویژگی‌های مقطعی، عنان‌گسیخته و فردی اهمیت تعیین‌کننده‌ای می‌یابند و حرف‌های مهیج باب روز جای تحلیل عینی را می‌گیرند. اباذری از فاشیسم می‌گوید فقط برای آن‌که در مورد نظم سرمایه سکوت کند. اما جناب حمیدرضا جلائی‌پور میانه‌ای با این مباحث ندارد. در عوض «آدرس درستی» می‌دهد که ما باید فشار زائندالوصفی به خودمان بیاوریم تا آن را «درست» بدانیم. ایشان در یک حرکت اصلاح‌طلبانه صورت مساله را پاک می‌کند و به‌طرز سرزنش‌آمیز به اباذری می‌گوید: «در ایران حکومت قیمت نان، ماست و خودرو را تعیین می‌کند و بیمهٔ همگانی و بخش بزرگی از اقتصاد و آموزش دانشگاهی، دولتی و رایگان است» استغفر الله. سپس «با اتکا به شواهد و داده‌های معتبر» یادآوری می‌کند: «در ایران هم سیاست‌های حلقهٔ اقتصاددانان دانشگاه شریف و موسسه نیاوران بیشتر به کاهش تورم و تقویت توسعهٔ ایران (که سودش به همهٔ دهک‌های اقتصادی رسیده) کمک کرده‌اند.» نعوذ بالله. پای استاد وزین‌مان حتی به اندازهٔ کانال‌های تلگرامی روی زمین نیست. از

## وقتی جلائی‌پور «راست» می‌گوید

ماست و گوشت و میوه بگذریم، نان موجود در سفره خانواده کارگری حداقل ۱۰ درصد یک دستمزد را می‌بلعد. استاد جامعه‌شناس‌مان طوری اقلام دولتی را به رُخ می‌کشند که گویا کابینهٔ محترم خودش این اقلام را تولید می‌کند. خب، این اقلام نیز توسط کارگران و در روابط استثماری تولید می‌شوند و ازقضا «قیمت‌گذاری» و نظارت دولتی با افزایش استثمار این مولدین قرین است. استاد فاضل‌مان از پدیدهٔ عجیبی به نام «بیمهٔ همگانی رایگان» نام می‌برد. اگر منظور استاد از «همگان» کارفرمایان محترم باشد، راست می‌گویند. چون صندوق‌های بازنشستگی و بیمه توسط کارگران پُر می‌شوند و توسط کارفرمایان خالی. شراکت سرمایه‌دار در صندوق‌های کارگران به کنار، این واقعیت را مد نظر بگیرید که انواع قراردادهای موقت و سفیدامضا و شفاهی و کارآموزی از اصول بنیانی دوره‌ای است که نامش را نولیبرالیسم گذاشته‌اند. با این شرایط کاری، بخش بزرگی از دستمزد حداقل نیز تصاحب و برای «تقویت توسعه» اندوخته می‌شود، بیمه که جای خود دارد. چشم‌های استاد جلائی‌پور ۱۳ درصد آموزش دانشگاهی را «بخش بزرگی» می‌بیند که هم رایگان است و هم دولتی! الحق برای این چشم‌ها باید اسفند دود کنیم و در دانشکده بچرخانیم. چون دانشجویان با میکروسکوپ امکانات رایگان را می‌یابند و بزرگترین چیزی که در این بخش می‌بینند، سود کارفرمایی است که برایش کار می‌کنند. استاد جلائی‌پور، شمه‌ای از دانش بیکران و «تجربی» خود را نشان‌مان می‌دهند و با این کار استخوان‌های آدم اسمیت را به لرزه می‌اندازند. استاد می‌فرماید: «سود حاصل از تقویت توسعه به همهٔ دهک‌های اقتصادی رسیده». لابد نباید به استاد یادآور شویم که استاد! سود، آن قسمت از کار است که به صاحب سرمایه می‌رسد و اگر قرار بود بین همه تقسیم شود که دیگر اسمش را سود نمی‌گذاشتند و چرخ توسعه پنجر می‌شد؛ استاد! به همان سادگی که شما گیدنز را با ۱۰ جامعه‌شناس دیگر مخلوط می‌کنید و به خورد ملت می‌دهید، نمی‌شود سود و بهره را مخلوط کرد. نباید یادآور شویم، چون با گفتن چنین چیزهایی حتماً به نفع اصولگرایان عمل کرده‌ایم!! خب، ببینیم «دهک‌های پایین» یا همان مولدین اصلی جامعه چه نصیبی از فرایند توسعه داشته‌اند. بنابر سند بررسی بودجه خانوار بانک مرکزی، متوسط هزینهٔ ناخالص یک خانوار شهری در سال ۱۳۹۵ برابر ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان در ماه است. طبق آمار رسمی حدود ۹ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر از کارگران ایران حداقلی‌بگیر هستند. یعنی در سال جاری درآمد ماهانه‌شان ۸۱۲ هزار تومان است. این جمعیت که «سود» غول‌آسای محبوب آقای جلائی‌پور را تولید می‌کند از ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی محروم است. آری، این است نظم مورد دفاع آقای جلائی‌پور. این وضعیت است که توسعه را «تقویت» می‌کند. آیا استاد جامعه‌شناسی ما این طبقه را ندیده است؟ ایشان با آن عظمت علمی‌شان می‌فرمایند «اقتصاد کشور مرکانتیلیستی هم نیست، چه رسد به نئولیبرالی». ظاهراً از نقطه نظر آقای جلائی‌پور کارگران ایران عضو «کشور» نیستند و ساکن کشور دیگری هستند. بنابراین ثروتمندان ایران (مثل همسایه‌های



استاد در شمال شهر تهران) به‌نحو ماقبل مرکانتیلیستی، ثروت خود را از طریق تاراج یک کشور دیگر به دست می‌آورند. پناه بر خدا! این‌گونه نیست، دکتر جلائی‌پور به کار خود مسلط است. ایشان در همان قسمت متن به «کار و زندگی شرافتمندانهٔ نیروی کار پرهزینه» اشاره دارند. توجه کنید! «نیروی کار پرهزینه». چه روزگار زشتی! چه جامعه‌شناسی بیشرمی! زمانی که بخش اعظم کارگران زن در پست‌ترین شرایط و با کمترین مزد، روزانه ۱۲ تا ۱۵ ساعت کار می‌کنند؛ وقتی کارگران مهاجر در عسلویه ماه‌ها کار مفت انجام می‌دهند و خروار خروار ارزش افزوده به دامن هم‌طبقه‌ای‌های جلائی‌پور می‌ریزند؛ این جامعه‌شناس «دمکراسی‌خواه» به نیروی کار پرهزینه اشاره می‌کند. وقاحت حد و مرز ندارد. سال‌ها پیش سعید لیلاز با همین وقاحت اما به درستی گفته بود: «تورم ۵۰ درصدی سال ۷۴ مرهون فداکاری هاشمی بود، چون این تورم درواقع حکم عرضهٔ ملی برای بازسازی اقتصاد ایران بعد از جنگ را داشت.» بله، شیوهٔ تولید سرمایه‌داری برای «بازسازی» و توسعهٔ خود باید دائماً «هزینهٔ نیروی کار» را بشکند و دکتر جلائی‌پور، جامعه‌شناس منتقد ما با قلم‌فرسایی خود حاشیهٔ امن چنین شرایطی را فراهم می‌آورد. این شروط توسعه است. اما نه آن‌گونه که دکتر اباذری وانمود می‌کند. نه با محو دولت-ملت؛ نه از طریق سلطهٔ یک درصد بر ۹۹ درصد. بلکه از طریق مداخلهٔ تام و تمام دولت به نحوی که مناسبات داخلی و خارجی به نفع رشد و گسترش استثمار انسان از انسان تنظیم و تعدیل شوند. بحث موسی غنی‌نژاد در زمینهٔ نظارت دولتی بر نرخ ارز گواه ماست: «دولت باید نظارت دائمی بر نرخ ارز داشته باشد. از یک طرف باید نرخ ارز تا حدی بالا برود که به ضرر صادرکنندگان عمل نکرده باشیم. از طرف دیگر افزایش نرخ ارز نباید به ضرر تولیدکنندگان تمام بشود چرا که تولید داخلی نیازمند منابع و کالاهای واسطه‌ای است که از خارج کشور تأمین می‌شوند.» غنی‌نژاد به یکی از عملکردهای اساسی «دولت‌های حامی» اشاره دارد. نتیجهٔ این سیاست آن است که طبقهٔ کارگر مایحتاج معیشت خود را تحت تاثیر تورم داخلی و جهانی تهیه می‌کند و تولیدکنندهٔ عزیز با نرخ‌ی نازل به ابزار تولید مورد نیاز خود می‌رسد و سود خود را به فلک می‌رساند. نولیبرال‌ها سیاست‌های عجیب و غریبی ندارند، آنان رک و پوست‌کنده منطق سرمایه را یادآوری می‌کنند: رشد ابزار تولید، کاهش ارزش نیروی کار. باید تذکر بدهیم که اساتید جامعه‌شناسی علی‌رغم مجادلات گاه و بیگاه‌شان در یک امر شریک هستند و آن سرپوش گذاشتن بر قوانین پایه‌ای تکامل جامعه طبقاتی است. آنان نمی‌گویند که غلبهٔ فلان سیاست اقتصادی-اجتماعی چه ارتباطی با ضرورت‌های نظام تولیدی (ایجاد روزافزون کارگر بی‌چیز، افزایش نرخ استثمار، پوشش سرمایه مالی و...) دارد. این ناگفته‌گذاشتن به‌معنای توضیح نیمی از واقعیت نیست؛ به‌معنای رواج دروغ است. فرض کنید در رشتهٔ مکانیک انواع حرکات اجرام و انواع فعل و انفعالات مادی را بدون قوانین حرکت نیوتون دسته‌بندی بکنند و تحویل دانشجو بدهند. نتیجه روشن است: رابطهٔ میان جرم و فاصله اجسام جای خود را به انواع روابط تخیلی و دلبخواهی می‌دهد و فارغ‌التحصیلانی ناتوان به جامعه عرضه می‌شوند. به‌هیچ وجه نمی‌خواهیم قوانین تکامل جامعه را با قوانین طبیعی مقایسه کنیم. هدف‌مان نشان‌دادن حال و روز دانشکدهٔ علوم اجتماعی است. این نوع جامعه‌شناسی دانشجویان را برای زانوزدن دربرابر جامعهٔ طبقاتی پرورش می‌دهد.